

بررسی فقهی و حقوقی ماهیت حکم حکومتی با مذاقه در برخی احکام حکومتی و ولایی

(تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۰۱/۲۸، تاریخ تصویب ۱۴۰۲/۰۳/۱۲)

آذر پورخلیل^۱

دکتر حسن مبینی سوچلمایی

چکیده

حکم حکومتی دستوراتی است که زمامدار جامع مسلمین با در نظر گرفتن قواعد و قوانین اسلامی و همچنین با در نظر گرفتن مصلحت در شرایط زمانی و مکانی خاصی صادر می نماید که اطاعت و پیروی رابرای همه آحاد جامعه اسلامی واجب و ضروری می نماید و مادامی که آن شرایط پا برجا باشند حکم صادره همچنان به قوت خود باقی است. احکام حکومتی شامل هر حکمی است که از سوی ولی فقیه در جهت اداره ی نظام اسلامی بر مبنای مصلحت اسلام و مسلمین صادر می گردد. احکام حکومتی، تصمیماتی است که حاکم، در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آن ها به حسب مصلحت وقت گرفته، طبق آن ها مقرراتی وضع نموده، به اجرا در می آورد. مقررات نام برده لازم الاجرا و مانند شریعت دارای اعتبار می باشند، با این تفاوت که قوانین آسمانی، ثابت و غیر قابل تغییر و مقررات وضعی، قابل تغییر و در ثبات و بقا، تابع مصلحتی می باشند که آن ها را به وجود آورده است و چون پیوسته، زندگی جامعه انسانی در تحول و رو به تکامل است طبعاً این مقررات تدریجاً تغییر و تبدل پیدا کرده، جای خود را به بهتر از خود خواهند داد. با توجه به اهمیت موضوع قصد داریم در این مقاله به بررسی فقهی و حقوقی ماهیت حکم حکومتی با مذاقه در برخی احکام حکومتی و ولایی بپردازیم.

واژگان کلیدی: حکم حکومتی، ولایت فقیه، احکام ولایی، حکومت اسلامی، حکم ثانوی

بخش اول: بررسی و شناخت واژه حکم در اصطلاح

حکم در اصطلاح عبارت است از این که شارع مقدس، حکمی تکلیفی یا وضعی درباره افعال انسان جعل و اعتبار کند، بدین معنا که انسان را از انجام عملی ممنوع کند و یا به انجام عملی وادار سازد (حکم تکلیفی) و یا آن که بر عمل انسان اثری مترتب کند. (محقق داماد، ۱۳۸۳، ۱۹-۲۰) در اصطلاح حقوقی حکم دادگاه رایی است که به موجب آن، اختلاف در دادگاه خاتمه می‌یابد. (شمس، ۱۳۸۷، ۲/۲۰۱). در کلمات فقها برای حکم در معنای خطاب شرع دارای تعاریف گوناگونی به شرح زیر می‌باشد.

۱- خطاب شرع که به اقتضای یا تخییر به فعل مکلف تعلق گرفته است. (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۱، ۱۹۸/۳).

منظور از اقتضا وجوب، استحباب، حرمت، کراهت و منظور از تخییر، اباحه است.

۲- خطاب خداوند که به اقتضای یا تخییر یا وضع به فعل مکلف تعلق گرفته است.

(جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۱، ۱۹۸/۳).

منظور از وضع، احکام وضعی از قبیل شرطیت، زوجیت و ملکیت است.

۳- تشریع صادر شده از جانب خداوند تبارک که برای ساماندهی و نظم بخشیدن به زندگی بشر می‌باشد، براساس این تعریف، خطاب وسیله ابراز حکم است نه خود حکم. (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۱، ۱۹۸/۳).

۴- تشریع شارع به جعل استقلالی یا تبعی. (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۱، ۱۹۸/۳).

حکم: خطاب شرع، رای صادر شده از طرف قاضی در جهت فیصله دادن به همه یا بخشی از موضوع دعوا می‌باشد. حکم شرعی به دستوراتی گفته می‌شود که از طرف خداوند برای زندگی مادی یا معنوی بشر، صادر گردیده است. (مکارم، ۱۴۲۷، دایرة المعارف فقه مقارن، ۲۱۵).

بند اول: نگاهی به تقسیمات حکم

مواردی که مفاد حکم شرع اجازه و رخصت در فعل و ترک است، مشابهت زیادی به حق پیدا می‌کند و لذا تبیین دقیق حکم ضروری به نظر می‌رسد. (محقق داماد، ۱۳۸۳، ۱۹-۲۰) قبل از بیان هر گونه تقسیم بندی در این زمینه باید به تعریف نسبتاً کامل ابن حاجب در تعریف حکم توجه کرد که این گونه بیان شده است. خطاب الله المتعلق بافعال المكلفين، بالافتضاء، أوالتخير، والوضع. (فیض، ۱۳۸۵، ۱۱۴) باتوجه به این تعریف حکم بردو قسم است:

۱. حکم تکلیفی. ۲. حکم وضعی.

حکم تکلیفی، حکم شرعی است که مستقیماً به افعال انسان مکلف تعلق می‌گیرد و رفتار انسان را درجوانب مختلف زندگی، تصحیح و توجیه می‌کند. (همان)

حکم وضعی مورد مشخص و معینی را قانونگذاری می‌کند که به طور غیرمستقیم، بر رفتار و اعمال انسان تاثیر می‌گذارد از قبیل احکامی که ملکیت را نظم و انضباط می‌بخشد. (همان)

لذا از ویژگیهای که مبین ماهیت و حقیقت حکم می‌باشد عبارتند از:

۱. عدم قابلیت اسقاط حکم از ناحیه اشخاص.

۲. عدم امکان نقل و انتقال آن به اسباب انتقال قهری و ارادی.

۳. عدم امکان تعهد به سلب آن.

یکی از عمده ترین تقسیمات مربوط به حکم این است که حکم به احکام اولیه، ثانویه و حکم حکومتی تقسیم گردیده است.

۱- حکم اولی: احکامی هستند که بر موضوعات معینی قرار داده شده اند، قطع نظر از عوارض و حالات ثانوی که بر آن موضوع عارض می گردد. مانند وجوب نماز و روزه و حج.

۲- حکم ثانوی: احکامی هستند که به جهت عارض شدن بعضی از حالات خاص، وضع می شوند مانند عسر و حرج و تقیه که بعضی از احکام را تغییر می دهد، در این گونه موارد احکام ثانویه، احکام اولیه را تحت تاثیر قرار می دهد و به حکم دیگری تبدیل می کند. (همان)

در شرع احکام و قوانینی وجود دارد که نقش حق و تو را دارا هستند. این سری از قوانین، حق احکام اولیه را نفی می کنند و حکم جدیدی را به وجود می آورند. مانند قاعده لاضرر، قاعده نفی عسر و حرج و... بنابراین احکام جدیدی صادر می شود که منبع صادرکننده حاکم در جامعه اسلامی است. (لمبتون، ۱۳۸۵، ترجمه، محمد مهدی فقیهی، ۳۵)

اگرچه احکام ثانویه بخشی از شریعت است. اما، اندیشه انسانی برای تشخیص و کارشناسی موضوع احکام، راهی ژرف و گسترده دارد. بنابراین در تشخیص موضوعات احکام و بازشناسی تطبیق احکام ثانویه، راه قانون گذاری مفتوح است. (همان) امام خمینی (ره) در بحث احکام ثانویه به شیوه ای گسترده و روشن تئوری مورد بحث را تبیین و تشریح کرده اند و اختیارات حکومت فقیه را در برگیرنده خارج از حوزه مباحات دانسته اند و مصالح نوعیه را مقتضی

تصمیم‌گیری حکومت فقیه به حساب آورده‌اند. بر این مبنا، حکومت حق خواهد داشت که با رعایت مصالح، بدون دغدغه، قانون تدوین و اجرا نماید. (همان)

بخش دوم: نگاهی به جایگاه حکم حکومتی در فقه سیاسی

بند اول: بنیان فقه سیاسی

قرآن دین را، اسلام (ان الدین عندالله الاسلام، آل عمران/۱۹) دین نزد خداوند اسلام است و اسلام را کاملترین دین توحیدی بیان می‌کند (اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً)، مائده/۳. «امروز دینم را بر شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم». اسلام دین را به معنای عقیده و عقیده را به زندگی ارتباط داده و از آن شریعت را به وجود آورده است. (عمیدزنجانی، ۱۴۲۱، ۲۱/۱). شریعت در لغت به معنای نهرآبی است که تشنگان به سوی آن می‌روند اما در اصطلاح فقها عبارت است از اوامر و نواهی و ارشاداتی که خداوند تبارک هدف از آن را تربیت انسان و به دنبال آن رسیدن به تکامل بشر را قرار داده است که از طریق وحی انجام شده است. (عمیدزنجانی، ۱۴۲۱، ۲۱/۱). بنابراین از آن جا که اسلام کامل است و تمامی برنامه‌های سعادت بخش زندگی را دارد باید گفت که بنیان فقه سیاسی نیز از آن نشأت گرفته است.

بند دوم: ضمانت اجرا در فقه سیاسی

تعهد هر انسان مؤمن و مکلف به انجام تکلیف الهی ضمانت اجرا در فقه سیاسی می‌باشد بدین معنا که الزام آور بودن قواعد حقوقی مرتبط با فقه سیاسی حاکمیت اراده تشریعی خداوند است و تعهد فرد و جامعه نسبت به تکالیف الهی در مقام اذعان و عمل از ایمان آنها به

حاکمیت الهی نشأت می گیرد، لذا تمامی امور مرتبط با فقه سیاسی، حتی حقوق سیاسی و حقوق بین الملل از ضمانت اجرا برخوردار است. (عمیدزنجانی، ۱۴۲۱، ۶۱/۱). برای اجرای ضمانت لازم در فقه سیاسی راه هایی وجود دارد که عبارتند از:

تعیین مسئولیت و پیش بینی های لازم جهت کنترل در قانون داری ضمانت اجرایی باشد همانند مجازات هایی که برای تخلفات رئیس جمهور اعمال می شود برای این که اجرای قانون اساسی و نظم جامعه تامین شود. (عمیدزنجانی، ۱۴۲۱، ۶۲/۱). در قانون اساسی جمهوری اسلامی برای اجبار قوای سه گانه به وظایف قانونی خود از اختیارات ریس جمهور و برای اجبار رئیس جمهور از اختیارات رهبری و برای کنترل مقام رهبری از نهاد مردمی خبرگان رهبری استفاده می شود. (عمیدزنجانی، ۱۴۲۱، ۶۲/۱). فقه سیاسی و دولت دراندیشه سیاسی اسلام از مهمترین و بنیادی ترین مباحث است و از زمان پیامبر تاکنون مطرح بوده است.

بند سوم: تحولات فقه سیاسی

به دلیل تغییر جوامع و نیازهای جدید، همچنین پاسخگو بودن به نیازها، فقه سیاسی هم مورد تحول قرار گرفته است. تحولات فقه سیاسی را می توان از دو بعد مورد مطالعه قرار داد:

۱- مرحله تکوین: «دوره تکوین و تأسیس فقه سیاسی به عصر نزول قرآن و دوره زمامداری پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - و سنت آن حضرت در مقام ریاست دولت اسلامی باز می گردد که در این دوره خطوط کلی فقه سیاسی در زمینه مسائل حکومت، جهاد، تولی، تبری، صلح، معاهده، دیپلماسی و سیاست خارجی و نظائر آن توسط وحی (قرآن) و سنت پیامبر تعیین شد و سپس در خلال احادیث اهل بیت - علیهم السّلام - تشریح و تفریع شد،

عملکرد (سنت عملی) پیامبر - صلی الله علیه و آله - ضمن تأسیس قواعد کلی فقه سیاسی، نمونه‌ها و تجربه‌های عینی نظریه‌های اسلام را نیز ارائه داد و موفقیت پیامبر - صلی الله علیه و آله - در اجرای احکام تأسیسی اسلام در زمینه مسائل سیاسی بطور ضمنی حقانیت و صلاحیت و اتقان این احکام را نیز ثابت نمود». (عمید زنجانی، ۱۳۷۷، ۵۷۲/).

۲- مرحله تدوین: در مورد مرحله تدوین فقه سیاسی باید بگوئیم مباحث فقه سیاسی در کتب فقهی معمولاً در خلال ابوابی همچون جهاد، انفال، حربه، ولایات، قضاء و احیاناً در حدود و دیات مطرح می‌گردید برای عنوان نمونه در کتاب انتصار تألیف سید مرتضی (ره) مباحث فقه سیاسی فقط در پنج صفحه تحت عنوان «مسائل فی المحارب» آمده است. (السید المرتضی، بی تا، ۲۳۱-۲۳۵).

بند چهارم: ادوار فقه سیاسی

نگاه به ادوار فقه، نشان‌گر ادوار فقه سیاسی شیعه نیز می‌باشد، فقه شیعه ادواری داشته که فقه سیاسی هم از آن تبعیت کرده است. (عمید زنجانی، ۱۰/۱) فقه سیاسی شیعه بنا بر اختصار، به پنج دوره‌ی مشخص تقسیم می‌شود که در این مبحث از نقطه نظر فقه سیاسی تنها به ادوار مهم و پرتاثیر می‌پردازیم:

۱. دوره‌ی تشریع و حضور معصومین (ع) از بعثت پیامبر (ص) تا ائمه‌ی اطهار (ع): قوانین اسلام از طریق وحی و توسط پیامبر اکرم (ص) به مردم ابلاغ می‌شد و قرآن کریم اولین مصدر تشریع احکام سیاسی اسلام شناخته می‌شود. سنت و سیره‌ی رسول اکرم (ص) نیز دومین مصدر تشریع احکام در نزد شیعیان است و بسیاری از قواعد عام فقه سیاسی از سیره، قول و تقریر ایشان

سرچشمه می گیرد. این دوره را، دوره یا عصر تشریع احکام می نامند که به عصر سعادت نیز مشهور است. بنابراین می توان گفت که از لحاظ تاریخی، پیدایش و شکل گیری فقه سیاسی هم-زمان و هم-زاد با پیدایش "فقه عمومی اسلام" است و همه ی ائمه (ع) در راستای تحقق اهداف فقه سیاسی اسلام، برای تشکیل حکومت سیاسی تلاش کرده اند. (محقق، ۱۳۷۵، ۱۷۲).

۲. دوره ی اجتهاد: فقیهان ژرف نگر این دوره، علاوه بر جمع آوری حدیث، برای نخستین بار، به خلق آثار بزرگ فقهی پرداخته و با استمداد از روایات اهل بیت (ع)، به تفریع و استنباط همت گماشتند. شاخص ترین فقیهان در این دوره، عبارتند از: شیخ مفید، سید مرتضی، ابوصلاح حلبی و شیخ طوسی. با تلاش های علمای عظام در عصر غیبت کبری و پس از آن تحولات چشم-گیری در اجتهاد عمومی و فقه سیاسی به وجود آمد، اما هنوز در عرصه ی فقه سیاسی شیعه رکود و نقصان خاصی حاکم بود و فقه در شکل عمومی و سیاسی بسط ید نداشته و کارآمدی کمتری داشت، بنابراین فقهای سیاسی به دنبال شکل دادن نظام سیاسی نبودند (امین، ۱۳۷۴، ۳۲).

۳. دوره ی اعتلا و پایداری: از زمان غیبت صغری تا قرن دهم، شرایط لازم برای تدوین فقه سیاسی و پرداختن به حقوق اساسی عصر غیبت فراهم نمی شود. اما شاید بتوان، مهم ترین مراحل اعتلای فقه سیاسی شیعی را در عصر صفوی و سپس پیروزی قاطع عقل در مبارزات عالمان اصولی بر اخباری دانست. سیر نظریه ی ولایت فقیه در مراحل مختلف این دوره ی تاریخی از قرن دهم آغاز و در قرن سیزدهم، به پایان می رسد. شاخصه ی این مرحله، رسمیت مذهب تشیع در ایران و قدرت نسبی فقیهان در عصر صفوی و سپس قاجاری است. بنابراین،

عملا، در این دوره، رویکرد فقیهان شیعه به مسأله‌ی دولت و روابط ایشان با نظام سیاسی، حائز اهمیت است (جعفریان، ۱۳۸۰، ۴۳).

۴. دوره‌ی رکود: این دوره، هم‌زمان با ظهور دوره‌ی اخباریه در میان عالمان شیعه است. در دهه‌های میانی قرن یازدهم و قرن دوازدهم، شاهد فترتی دیگر در سیر فکری حرکت اجتهاد و فقاہت شیعه هستیم. اصول مکتب اخباری‌گری، عبارت از نفی حجیت ظواهر قرآن، نفی حجیت حکم عقل در استنباط احکام شرعی، نفی حجیت اجماع، قطعی‌بودن روایات کتب اربعه و رجوع به اصالة‌الاحیاط در امور مشتبہ است. درباره‌ی عوامل بروز اندیشه‌ی اخباری‌گری، نظریه‌های متفاوتی وجود دارد. برخی، سیاست دولت صفوی را از عوامل بروز این حرکت می‌دانند. به‌نظر ایشان، حضور فقیهان در صحنه‌ی سیاست و اداره‌ی کشور، برای دولت صفوی گران تمام می‌شد، از این‌رو، صفویه، در تقویت کفه‌ی اخباریه سهم وافر دارد (همان، ۵۸).

۵. دوره‌ی بازسازی و هویت‌یابی: زمانی که می‌رفت تا میراث هزارساله‌ی فقاہت شیعه، در تندباد جمود و تحجر اخباریه، به نابودی گراید و بشریت از دریای بیکران معارف اهل‌بیت(ع) در اثر این جمود، بی‌نصیب بماند، شخصیتی خردمند و باعظمت، سر برافراخت و یک تنه، در برابر طوفان سهمگین اخباریه ایستاد و اجتهاد و فقاہت را به‌مسیر اصلی خود بازگردانید. این مرد بزرگ، جناب محمدباقر بهبهانی معروف به وحید بهبهانی (۱۱۱۸ - ۱۲۰۵ ه.ق) بود. شکست دادن اخباریه، از یک‌سو، و تربیت شاگردان و فقیهانی برجسته، از سوی دیگر، سبب شد تا او را "استاد الکُل" بخوانند. بی‌تردید، وحید بهبهانی، از نادر فقیهانی است که اندیشه‌ی سیاسی فقه شیعه را به‌چرخش در آورده و آن‌را به دور جدیدی از تجربه و توسعه وارد کرده

است. شیخ جعفر کاشف الغطاء نیز از دیگر اندیشمندان نام آور شیعه در این دوره است. کاشف الغطاء علاوه بر آن که در زمینه ی تعمیق فقاقت و گسترش اندیشه ی اصول استاد خود، وحید بهبهانی، در برابر اخباریان نقش برجسته دارد، در تحولات اجتماعی - سیاسی عصر خود نیز منشأ آثار مهمی به شمار می رود. (همان، ۶۲).

۶. دوره ی شکوفایی فقه سیاسی: با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و مطرح شدن ولایت مطلقه ی فقیه به عنوان مبنای حکومت و قانون اساسی، چالش های عظیمی، در برابر این نظریه خودنمایی کرد و از محافل مختلف علمی و فرهنگی و سیاسی، انواع نقدها و مناقشات بر این نظریه وارد گردید. امام خمینی (ره) که ولایت مطلقه ی فقیه را مطرح نمود، در حقیقت مبتکر نظریه ای نوین نبود. پیش از او، فقیهانی مانند: شیخ انصاری و مامقانی، صریحا از مطلقه بودن نیابت و حکومت فقیه سخن گفته بودند و عده ای دیگر نیز بر عامه بودن ولایت فقیه تصریح کردند و البته منظور از مطلقه یا عمومی بودن ولایت، تنها در حوزه ی مصالح اجتماعی می باشد. (نبوی، ۱۳۷۷، ۵۰). به این ترتیب، اندیشه ی تاسیس حکومت اسلامی از آغاز مبارزات مورد نظر حضرت امام (ره) بود، ولی اولویت با ساختن و تربیت عناصر "آگاه" و یاران "همدل" بود. بنابراین حضرت امام خمینی (ره) در اول بهمن سال ۱۳۴۸، در اثنای بحث فقهی "مکاسب" خود موضوع "ولایت فقیه" را محور تدریس قرار می دهند. انتشار این دروس در قالب کتاب "ولایت فقیه" و یا "حکومت اسلامی" مبارزات را وارد مرحله ی جدیدی کرده و در سطح وسیع تر تحول عمیقی در حوزه ی فقه سیاسی اسلام به وجود آورد و زمینه را برای طرح های مختلف در ابعاد مختلف حکومتی فراهم نمود. (امام خمینی، ولایت فقیه، ۱۳۷۵، صص ۱۳۳ و ۱۴۲ و ۱۵۸).

بخش سوم: محدوده و قلمرو حکم حکومتی

دستوراتی که از سوی فقیه حاکم صادر می‌گردد به چند صورت قابل تصور است (مکارم، انوارالفقاهه، ۱۴۱۳، ۵۳۷/۱). با بررسی هر یک از این موارد می‌توان محدوده و قلمرو حکم حکومتی و موارد اتفاق و اختلاف در آن را آشکار نمود:

۱- صدور احکام جزئی در زمینه‌ی تنظیم نهادهای اجتماعی، نصب و عزل کارگزاران، تصویب طرح‌ها و برنامه‌ها و سایر تصمیماتی که در جهت اداره‌ی جامعه انجام می‌گیرد. در چنین مواردی که از مباحثات محسوب شده و هیچ‌گونه امر الزامی در مورد آن‌ها وجود ندارد اگر ولی فقیه حکم کند حکم او نافذ است، زیرا این امور از اموراتی است که - بنا به قول ولایت عامه فقیه یا از باب حسبه - در اختیار فقیه حاکم است. برخی از فقها همچون شهید صدر محدوده‌ی احکام حکومتی را چنین مواردی می‌دانند که حکم الزامی - وجوب یا حرمت - در مورد آن وجود ندارد. وی در این باره می‌نویسد: «ولی امر باید در پرتو اهداف کلان شریعت که از احکام ثابت به دست آورده و بر اساس منافع و مصالح جامعه، به صدور احکام حکومتی دست زند، لیکن این احکام قلمرو خاصی دارد و آن جایی است که حکم شرعی واجب و یا حرام نداشته باشیم». (صدر، ۱۳۸۹ق، ۶۸۴-۶۸۳). در این چهارچوب - که وی آن را «منطقه-الفراغ» یعنی منطقه‌ی باز، آزاد و خالی از حکم الزامی می‌نامد - احکام متغیر بر طبق مصالح و منافع جامعه از ناحیه‌ی ولی امر جعل می‌شوند؛ این منطقه خالی از حکم الزامی است و نه خالی از هرگونه حکمی. چه این که هیچ موضوعی نیست که یکی از احکام شرعی بدان تعلق نگیرد. مرحوم نائینی نیز از این گونه موارد به احکام غیرمنصوصه تعبیر می‌کند که اختیار آن به دست ولی امر است لکن سخنی از حکم حکومتی در این باره ندارد. (نائینی، ۱۴۲۴، ۷۶).

۲- فرمان اجرای احکام الزامی شرعی پس از تشخیص موضوع: در برخی موارد حکم حاکم شرع در واقع، فرمان به اجرای حکم شرعی اولیه است؛ مانند فرمان به جمع آوری زکات و خمس، اجرای حدود و... به عنوان نمونه رابطه با کفار در صورتی که موجب استعلاء آنان بر مسلمانان شود حرام است. حکم به اجراء این حکم در مورد مصداق معینی از این موضوع بر عهده‌ی حاکم است و ولی فقیه پس از تشخیص مصداق توسط کارشناسان با رعایت مصلحت آن حکم شرعی را اجرا می نماید، یا فروش سلاح به کفار در صورتی که موجب تقویت آنان شود حرام است، پس از تشخیص مصداق، حاکم شرع حکم به اجراء این حکم می نماید. امام خمینی (ره) معیار جواز یا عدم جواز فروش سلاح به دشمنان را تشخیص مصلحت توسط دولت اسلامی می داند و می فرماید: «فروش سلاح به دشمنان اسلام از شئون حکومت بوده و دارای حد و مرزی ثابتی نمی باشد؛ بلکه تابع مصلحت روز و مقتضیات زمان است.» (۱) خمینی، المکاسب المحرمه، ۱۳۷۹، ۱/۱۵۲).

۳- حکم فقیه در مقام تطبیق عناوین ثانویه: در برخی موارد به ویژه در مسائل سیاسی و اجتماعی حکمی که از سوی فقیه صادر می شود به دلیل تشخیص یک عنوان ثانوی است که عروض این عنوان موجب دگرگونی حکم اولیه شرعی می گردد. در تکالیف فردی، تشخیص وجود عناوین ثانویه به عهده‌ی فرد مکلف و در مسائل عمومی بر عهده‌ی فقیه حاکم است. بنابراین بنا به عنوانی از عناوین ثانویه می تواند حکم به وجوب امر مباح یا حرمت آن بدهد یا از انجام واجب منع کند. این گونه موارد بدون هیچ اختلافی در بین فقها از احکام حکومتی معتبر محسوب می شود. امام خمینی (ره) حکم میرزای شیرازی (ره) در مورد تحریم تنباکو را از همین نوع احکام حکومتی دانسته و معتقد است که ایشان بر اساس مصالح مسلمین و به عنوان «ثانوی»

این حکم حکومتی را صادر فرمودند و تا عنوان وجود داشت این حکم نیز بود و با رفتن عنوان حکم هم برداشته شد. مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی که حکم جهاد دادند - البته اسم آن دفاع بود - و همه ی علما تبعیت کردند، برای این است که حکم حکومتی بود. (خمینی، ولایت فقیه، ۱۳۷۶، ۱۱۳).

۴- حکم فقیه در مورد بیان مسأله ی اهم در صورت تراحم احکام: در برخی از موارد که دو حکم اولی شرعی در مقام اجرا با یکدیگر تراحم می کنند بر عهده ی فقیه حاکم است که با تشخیص اهم این تراحم را رفع نماید. بیشتر تراحماتی که در مسائل سیاسی و حکومتی میان احکام اولیه به وجود می آید مربوط به تراحم احکام شرعی با حکم اولی «وجوب حفظ نظام» است؛ به عبارت دیگر در اکثر موارد بین استیفاء مصلحت موجود در یک حکم شرعی با مصلحت اسلام و مسلمین تراحم واقع می شود. در این گونه موارد فقیه حاکم هر حکمی را که ملاک آن قوی تر و مصلحت آن مهم تر باشد مقدم می کند و حکم فقیه در این موارد نیز از احکام حکومتی به حساب می آید. بحث تراحم احکام یکی از مسائل اصلی در اصول فقه شیعه است لکن آنچه در این زمینه مورد اختلاف فقهاست بحث اهمیت مصلحت نظام است. برخی از فقها اعتبار حکم حکومتی در این مورد را همانند مورد قبل از باب تطبیق عناوین ثانویه دانسته و معتقد است به صرف مصلحت نظام بدون هیچ گونه ترتبی بر عناوین ثانویه نمی توان احکام ثابت و قطعی شرع را هر چند موقتاً تعطیل نمود. (مکارم، انوارالفقاهه، ۱۴۱۳، ۵۳۶/۱-۵۳۸). این دسته از فقها قاعده ی اهم و مهم را که مرجع در تراحم احکام است از عناوین ثانویه می دانند به همین جهت حکم حکومتی فقیه در مقام رفع تراحم احکام را به معنای تطبیق عناوین ثانویه دانسته اند و از این مجرا به آن اعتبار بخشیده اند لکن امام خمینی (ره) حکم حاکم

در مقام رفع تراحم را بحثی مستقل از عناوین ثانویه می‌داند و در بیان نمونه‌هایی برای حکم حکومتی تصریح می‌کند که هیچ یک از این موارد داخل در احکام فرعیه نیست. اما امام خمینی (ره) که این بحث از ابتکارات ایشان محسوب می‌شود تقدم مصلحت نظام بر سایر احکام را بحثی خارج از عناوین ثانویه می‌داند. نظام اسلامی و وجوب حفظ آن در دیدگاه امام بی‌شک از احکام اولیه‌ی اسلام و بلکه مقدم بر سایر احکام است و لذا مصلحت موجود در آن نیز از عناوین اولیه است نه از عناوین ثانویه. در صورتی که وجوب مصلحت نظام با حکم دیگری تراحم نماید مصلحت نظام مقدم می‌شود و این نه از باب تطبیق عناوین ثانویه بلکه از باب رفع تراحم دو حکم اولی است. ایشان با اشاره به دامنه‌ی اختیار حاکم اسلامی می‌نویسد: «از اختیارات امام (ع) و ولیّ مسلمین است که بر اساس مصالح مسلمانان در مورد تثبیت قیمت و صنعت و محدود نمودن تجارت و غیره از اموری که مربوط به مصلحت جامعه و نظام اجتماعی است، اقدام نماید.» (خمینی، ۱۴۲۱، کتاب البیع، ۶/۱۹۲). وی هم‌چنین در مورد جواز محدود نمودن مالکیت اشخاص می‌گوید: «در اموال مشروع اگر ولیّ امر تشخیص داد که این قدر که هست نباید باشد برای مصالح مسلمین می‌تواند تصرف کند... این روشنفکرهای ما نمی‌فهمند که ولایت فقیه یعنی چه، یکی‌اش تحدید این امور است. مالکیت را در عین حال که شارع مقدس محترم شمرده است لکن ولیّ امر می‌تواند همین مالکیت محدودی که ببیند خلاف صلاح مسلمین و اسلام است همین مالکیت مشروع را محدودش کند به یک حد معینی و با حکم فقیه از او مصادره بشود.» (خمینی، بی‌تا، صحیفه‌ی نور، ۱۳۸/۱۰).

بخش چهارم: تفاوت حکم حکومتی با فتوا

حکم حکومتی دستورات صادره از طرف حاکم جامعه اسلامی است و برای همه افراد که در محدوده ی آن حکم قرار می گیرند لازم الاجرا می باشد در حالیکه فتوا عبارت است از اخبار فقیه از حکم ثابت در شرع مقدس، لذا فتوای صادره بر مقلدین فقیه الزام ایجاد می کند، این در حالی است که حکم حکومتی بر همه افراد که فقها را هم در بر می گیرد الزام آور است. (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ۲۴۷). دلیل امر بالا این است که حاکم جامعه مسلمین علاوه بر امر فقاہت دارای امتیازات بالای دیگری است که با توجه به شرایط لازم متصدی حاکمیت مسلمین گردیده است و بنابراین دستورات ایشان برای همه آحاد جامعه واجب الطاعه است. در مواردی که حکم حکومتی با فتوای مراجع دارای تعارض باشد حکم حکومتی که براساس نظر حاکم جامعه اسلامی است اصل محسوب می شود و به طور کلی حاکم جامعه اسلامی در جهت مصالح عمومی و حفظ نظم، مقرراتی وضع می نماید. (منتظری، بی تا، رساله استفتاءات، ۲۴۱/۲) صاحب جواهر تفاوت حکم حکومتی و فتوا را بدین گونه بیان نموده است: حکم عبارت است از انشایی که برای نفوذ بخشیدن و اجرایی کردن حکم شرعی یا وضعی یا موضوع هر یک از آنها در مواردی خاص از سوی حاکم و نه از سوی خداوند متعال، صادر می شود. در مقابل فتوا یعنی خبر دادن از آن حکم شرعی که نزد خداوند ثابت است و به موضوع کلی تعلق می گیرد؛ مانند این که گفته می شود خمر نجس است. (اسلامی، ۱۳۸۷، ۲۵). از آن جا که حکم حاکم نافذ است. همه مردم حتی مراجع باید از آن پیروی کنند زیرا ادله حجّیت و نفوذ حکم حاکم آنان را نیز شامل می شود. بنابراین حتی هیچ فقیهی نمی تواند اجتهاد و فقاہت خود را بهانه ای برای تخلف از حکم حاکم قرار دهد تا چه رسد که با حکم

او مقابله کند و در مقابل آن بایستد. امام خمینی (ره) در این باره می گویند: بر فقهای عادل واجب کفایی است که برای تشکیل حکومت اقدام کنند. اگر یکی از آنان موفق به تشکیل حکومت شد بر دیگر فقهاء واجب است از او پیروی کنند. (امام خمینی، بی تا، البیع، ۴۶۶/۲-۴۶۵) فتوای دیگر فقهاء تا بدان جا که به رفتار فردی و زندگی خصوصی افراد مربوط می شود قابل اجراء است ولی وقتی که ناظر به حل مسائل و مشکلات اقتصادی اجتماعی باشد برای این که نظام واحدی بر جامعه حاکمیت پیدا کند فتوا و حکم فقیه حاکم باید اجراء شود. زیر در جامعه اگر همه فتاوی رسمیت و قابلیت اجرائی مساوی داشته باشند نظام جامعه به هرج و مرج و وحدت و انسجام آن به پراکندگی مبدل می شود. البته در کنار حکم حاکم دیگر فقهاء و همه صاحب نظران می توانند نقطه نظرهای خود را درباره حل مشکلات اجتماعی با آزادی کامل و به دور از جو سازی بر جامعه عرضه کنند تا در جامعه زمینه رشد افکار و اندیشه ها و شکوفایی استعدادها و پیدایش احساس مسؤولیت نسبت به جامعه و مشکلات اجتماعی فراهم گردد. دیدگاهها و طرحهایی که ارائه می کنند اگر چه در هنگام صدور مورد اجراء قرار نگیرد ولی در صورتی که جالب و کامل باشد به تدریج در جامعه جا باز خواهد کرد. در اعمال فردی که هیچ ارتباطی به مسائل اجتماعی ندارد مقلدین آزادند از هر مجتهدی که دارای شرایط نظر و افتا باشد پیروی کنند. در این حوزه هرگاه دو فتوای متفاوت از دو فقیه صادر شد باید فتوای اعلم را به کار بست و اگر اعلی در کار نبود آن که تقوایش فزونتر است گزینش می شود. اگر هر دو از حیث علمی و اخلاقی مساوی باشند مراجعه به فتوای هر یک از آنان منعی ندارد. مکلف مخیر است. بر این اساس اظهار نظر و ارائه فتوا و عمل به آن تا بدان جا آزاد است که فتنه انگیز و فساد آفرین نباشد و مانع بسط و گسترش حکم حاکم نگردد ولی وقتی که با حکم حاکم که فرمان ویژه ای است در راستای اداره کشور و حل و فصل امور در

افتاد باید و بیفتد و اجازه ظهور و بروز نیابد که نظم و انسجام جامعه بر هر چیزی مقدم است. تراحم یا نقض حکم اگر با فتوا و نظر دیگری صحیح باشد شخص سومی نیز باید بتواند با نظر و حکم دومی به مقابله برخیزد و... این با روح اسلام و مذاق شارع ناسازگار است. این مسأله از مسائل مسلمی است که نه تنها بر اساس نصوص اسلامی بلکه از باب ضرورت عقلی فقهاء اسلام در آن اتفاق دارند. تا آن جا که اختلال نظام را از ادله حاکم بر سایر احکام و مقررات اسلامی به شمار آورده اند. قوام استنباط فقهی به کشف است، حال آن که قوام حکم حکومتی به انشاء و جعل و تنفیذ است. فقیه در مقام فتوا و استنباط نه حکمی را جعل می کند و نه آن را تنفیذ می کند. فقیه کشف می کند که نماز عشاء واجب است و یک تنفیذ بیشتر ندارد و آن این که بعد از نماز مغرب خوانده شود. بنابراین در نحوه ی تنفیذ حکم شرعی و نیز در اصل وجود آن حکم، فقیه دخالتی ندارد و تنها کاشف از محتوی شریعت می باشد. (اسلامی، ۱۳۸۷، ۴۱).

حکم حکومتی دارای عنصر جعل و تنفیذ است، فقیه جامع الشرایط جعل حکم می کند و نحوه ی تنفیذ حکم نیز منسوب به اوست. به عنوان مثال اگر ولی امر بنا به تشخیص مصلحت، خرید کالایی را ممنوع و یا تجارت با کشوری را حرام اعلام کند، حکم حکومتی کرده نه استنباط فقهی. (همان). و در هر موردی حکمی از احکام موجب اختلال نظام گردد آن را منتفی و به عنوان ثانوی آن را بی اثر تلقی کرده اند. موارد بسیاری از این نوع استدلال را می توان در کتب فقهی مشاهده کرد. از بیان فوق چنین برداشت می شود که: اگر در برابر احکام قضایی حاکم مخالفت و اختلاف نظر برای فقهای دیگر راه داشته باشد در حکم حکومتی جای چنین چیزی نیست. البته در همان جا هم حکم حاکم نسبت به همگان حتی فقیه نافذ و غیر قابل مخالفت است زیرا در مقبوله عمر بن حنظله شرط قضاوت حاکم این نبود که هیچ یک از طرفین نزاع فقیه جامع الشرایط نباشند. اصولاً نزاع نیاز به فصل خصومت دارد و چنین نیست که

همیشه طرفین دعوا افراد غیر فقیه باشند بلکه گاهی فقیه جامع الشرایط با کسی دیگر اختلاف و مراغه پیدا می کند. در این جا فصل خصومت اقتضاء دارد که حکم حاکم علاوه بر طرفین به سایرین نیز نافذ باشد و کسی حق مخالفت با آن را نداشته باشد.

شهید اول در تفاوت حکم و فتوا این چنین توضیح داده اند: اگرچه فتوا و حکم هر دو به یک معنا اخبار از حکم الهی است، ولی «فتوا» مجرد اخبار از خداوند متعال است، به این که در فلان قضیه حکم شرعی چنان است؛ این در حالی است که «حکم» انشای اطلاق یا الزام در مسائل اجتهادی و غیر اجتهادی برای مصلحت امور معاش مردم با وجود تقارب مدارک و وقوع نزاع است. (اسلامی، ۱۳۸۷، ۲۵). در تفاوت بین فتوا و حکم حکومتی باید گفت که حکم حکومتی به دلیل آن که در شرایط ویژه زمانی و مکانی صادر می گردد مقطعی است و تا زمان وجود آن شرایط قابلیت اطاعت دارند. (همان، ۱۷۳). فقیه، حکم صادر می کند؛ نه آن که از حکم شارع در مسئله خبر دهد و پرده از آن بردارد. بنابراین، قوام و جوهره استنباط فقهی که در حکم ثانوی نیز وجود دارد به کشف کردن حکم می باشد؛ در صورتی که حکم حکومتی بر اساس انشاء جعل و تنفیذ صادر می گردد. بنابراین، «حکم حکومتی» و «فتوا» تفاوت جوهری و ماهوی با یکدیگر دارند. فقیه در فتوا و استنباط، نه حکمی را جعل و نه آن را تنفیذ می نماید. فقیه کشف می کند که به عنوان مثال ازدواج در شرایط عادی مستحب است، اما در شرایط خاص مانند واقع شدن در مفسده، وجوب پیدا می کند. فقیه، احکام اولی و شرایط و عناوین ثانوی و گونه های تغییر حکم اولی را در شریعت رصد می کند و به بیان آن می پردازد. او دیگر هیچ دخالتی در اصل وجود حکم و تنفیذ آن ندارد و تنها درک کننده و کاشف از محتوای شریعت است. اما این در حالی است که حکم حکومتی دارای عنصر جعل و تنفیذ می باشد و نحوه

تنفیذ حکم نیز منسوب به اوست. تفاوت دیگر حکم حکومتی با فتوا (چه حکم اولی و چه حکم ثانوی) آن است که حکم حکومتی درباره تمامی مردم حتی فقیهان دیگر نیز حجت است و همگی باید بدان گردن بنهند، اما در مورد فتوا، تنها مقلدین یک فقیه لازم است آن را رعایت کنند. امام خمینی در این باره می‌فرمایند: حکم مرحوم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو چون حکم حکومتی بود برای فقیه دیگر هم واجب الاتباع بود و همه علماء بزرگ ایران جز چند نفر از این حکم متابعت کردند. حکم قضائی نبود که بین چند نفر سر موضوعی اختلاف شده باشد و ایشان روی تشخیص خود قضاوت کرده باشند. روی مصالح مسلمین و به عنوان ثانوی این حکم حکومتی را صادر فرمودند و تا عنوان وجود داشت این حکم نیز بود، و با رفتن عنوان، حکم هم برداشته شد. مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی که حکم جهاد دادند البته اسم آن دفاع بود و همه علماء تبعیت کردند، برای این است که حکم حکومتی بود. (امام خمینی، ولایت فقیه، ۱۴۲۳، ۱۲۴). حکم حکومتی حد میانه‌ای نسبت به حکم افتایی و حکم قضایی دارد؛ چون حاکم اول باید تشخیص دهد که این موضوع دارای مصلحت است و آن گاه حکم صادر کند، ولی این حکم در شرایط خاص و مکان و زمان خاص است و تفاوتش با فتوا در همین مقطعی بودنش است. ویژگی احکام حکومتی، تعیین حدود تصرفات هر کس و نظم دهی به امر جامعه براساس دستورهای اسلام و مصالح موردنظر شرع است. (اسلامی، ۱۳۸۷، ۲۷).

بخش پنجم: بررسی ماهیت حکم حکومتی

آیا احکامی که از سوی فقیه حاکم صادر می‌شوند حکم اولی محسوب می‌شوند یا حکم ثانوی؟ منظور از حکم اولی این است که تعلق حکم شرعی به موضوعات، مقید به قیودی مانند

اضطرار و اکراه و حرج و... نباشد. در این صورت حکمی که برای آن قرار داده می شود «حکم اولی» نام دارد. در صورتی که موضوع مقید باشد حکمی که به آن تعلق می گیرد «حکم ثانوی» نام دارد. (مکارم، ۱۴۱۳۳ ق، انوارالفقاهه، ۵۴۰/۱) در این زمینه، سه دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول: حکم حکومتی، حکمی اولی است. امام خمینی (ره) در یکی از سخنان خود می فرماید: «ولایت فقیه و حکم حکومتی، از احکام اولیه است.» (خمینی، ۱۳۷۰، صحیفه ی نور، ۱۷۴/۲۰).

ایشان درباره ی ثانوی نبودن احکام حکومتی می گوید: «احکام ثانویه، ربطی به اعمال ولایت فقیه ندارد....» (خمینی، ۱۳۷۰، صحیفه ی نور، ۲۰۲/۲۰).

دیدگاه دوم: احکام حکومتی، احکامی ثانوی هستند. شهید صدر معتقد است احکامی که ولی امر در حیطه ی منطقه الفراغ صادر می کند به عنوان ثانوی است. برخی از فقها معاصر نیز که قلمرو حکم حکومتی را محدود به وجود عناوین ثانویه می دانند حکم حکومتی تنها در این موارد معتبر می دانند، لکن اشاره ای به ثانویه بودن حکم حکومتی ندارند (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۲ق، ۱۵).

به تعبیر دیگر اگرچه حکم حاکم بر مبنای عنوان ثانوی صادر شده است اما این به معنای ثانوی بودن آن حکم نیست بلکه حکم حاکم تنها در مقام تطبیق احکام ثانوی بر موضوعات آن می باشد به همین جهت برخی فقها با این که مبنای حکم حکومتی را عناوین ثانویه می دانند اما آن را از احکام ثانویه ندانسته اند. (مکارم، ۱۴۱۳ق، انوارالفقاهه، ۵۳۶/۱).

دیدگاه سوم: احکام حکومتی نه از احکام اولیه است و نه از احکام ثانویه. برخی از فقها معتقدند که حکم حکومتی در ردیف احکام شرعیه نیست تا این که به اولی و ثانوی متصف شوند، بلکه احکام حکومتی در طول احکام اولیه و ثانویه است و ماهیتی صرفاً اجرایی دارد و در واقع ولی فقیه دستور اجرای هر یک از این دو را با توجه به مصالح صادر می کند. بنابراین اگر حکم حکومتی در موردی که عناوین ثانویه صدق می کند صادر شود حکم فقیه در این مورد به معنای تطبیق آن احکام بر موضوعاتشان است و لذا حکم شرعی جدیدی نیست و اگر حکم حکومتی در مورد رفع تراحم مصلحت نظام با سایر احکام شرعیه باشد - بنا به قول به آن - اگرچه در این مورد حفظ نظام از احکام اولیه است لکن بدین معنا نیست که حکم حکومتی مبتنی بر آن نیز از احکام اولیه باشد. (مکارم، ۱۴۱۳ق، انوارالفاقه، ۵۳۶/۱). پس می توان گفت که حکم حکومتی در طول احکام اولیه و ثانویه به حساب می آید و بعد از این توضیح به بیان نمونه هایی از احکام صادره ائمه گرامی می پردازیم.

بخش ششم: نگاهی به احکام حکومتی (ولایی)

در زیر نمونه هایی از احکام حکومتی امام علی (ع) را که در دوران حکومت خویش، وضع و ابلاغ و یا به اجرا گذاشت را بیان خواهیم کرد. برخی از این احکام به امور قضایی، برخی اقتصادی، بعضی اجتماعی و یا اداری و سازمانی دولت اسلامی مربوط می شود. شاید بعضی از احکام که مطرح می شود، به طور قطعی حکم حکومتی نباشد و بعضی از علما تفاسیر یا توجیهات دیگری ارائه کرده باشند.

بند اول: احکام اداری سازمانی

بخشی از احکامی که از سوی امام علی (ع) در دوران حکومتش صادر شد، احکامی است در عزل یا نصب استانداران، کارگزاران، مأموران حکومتی، قضات و فرماندهان نظامی از جانب ایشان صادر و ابلاغ گردیده است. امام به عنوان حاکم جامعه هر شخصی را که برای ولایت و اداره شهری، به مصلحت نمی دانست، عزل و شخص دیگری را که لایق منصب تشخیص می داد، نصب می کرد. عزل و نصب و دستور العملهایی که ابلاغ می کرد و احکام مأموریتی را که صادر می نمود، در زمره احکام حکومتی قرار می گیرد.

۱- عزل عمر بن ابی سلمه مخزومی از ولایت بحرین که به جای ایشان نعمان بن عجلان زرقی را نصب کرد. (نهج البلاغه، نامه ۴۲).

۲- عزل اشعث بن قیس، والی آذربایجان و قیس بن سعد را به جای ایشان منصوب کرد. (امینی، بی تا، الغدیر، ۲۷۱/).

۳- عزل قیس بن سعد بن عبادہ انصاری از مصر و نصب محمد بن ابی بکر به جای او به خاطر مشکلاتی که توسط معاویه برای قیس فراهم شد، و در مراحل بعدی یا قبلی بنا بر اختلاف مورخان نصب مالک بن حارث اشتر نخعی و دستور العمل معروف حضرت به او که وظیفه ایشان را برای فرمانروایی معین می نمود، هرچند قبل از رسیدن به مصر، توسط مزدوران معاویه مسموم شد و به شهادت رسید. (نهج البلاغه، نامه ۲۷).

۴- نصب مالک اشتر به عنوان استاندار جزیره و نصیبین، قبل از مصر، نصب عثمان بن حنیف به عنوان والی بصره و پس از او و بعد از به پایان رسیدن جنگ جمل، پسرعمویش، عبدالله بن عباس را نصب و زیاد بن ابیه به عنوان مأمور خراج انتخاب کرد. (نهج البلاغه، نامه ۲۰ و ۲۱).

۵- قثم بن عباس را به ولایت مکه منصوب کرد و هشدار از تبلیغات دروغین یاران معاویه از دستورات حکومتی امام در زمینه اداری است. (نهج البلاغه، نامه ۳۳).

۶- همچنین قضاتی چون شریح بن حارث را منصوب کردند. (نهج البلاغه، نامه ۳)

۷- اعزام افرادی به عنوان مأموران اطلاعاتی (عیون) به شهرهای مختلف، همه از اقدامات ولایی و حکومتی امام محسوب می شود. پیشگیری اعمال و رفتار کارگزاران، نظارت بر عملکرد آنان، بازخواست از ایشان و گاه ضبط و مصادره اموالشان که به ناحق به دست آورده بودند نیز از احکام حکومتی حضرت به شمار می رود. (نهج البلاغه، نامه های ۵۰ و ۲۰ و ۴۳ و ۴۱)

۸- ابن عباس را به خاطر برداشت ناصواب از بیت المال توبیخ کرد و او را وادار به پس دادن اموال نمود. (نهج البلاغه، نامه ۴۱). گذشته از اختیاراتی که هر حکومتی برای اداره جامعه برخوردار است و بدون عزل و نصب کارگزاران و تأسیس نهادها و ادارات مختلف، امکان اداره جامعه وجود ندارد، امام (ع) برای حل معضلات اجتماعی و دفاع از حقوق عامه و جلوگیری از تجاوز به حقوق مردم، مقرراتی را در بخشهای مختلف وضع نمود و به اجرا گذاشت.

بند دوم: احکام اجتماعی

امام علی (ع) به سبب انحراف جامعه اسلامی از مسیر اصلی خود، همت خویش را برای اصلاح امور مصروف داشت. روند فتوحات را که در زمان خلفا شدت یافته بود، گُند کرد، چرا که با گسترش فساد در جامعه، فتوحات تنها بر مشکلات می افزود. رواج تبعیضها و بی عدالتی ها و فزون طلبی ها و دریافت سهم بیشتر از بیت المال و تصدی مسئولیتها توسط افراد فاسق و نالایق بنی امیه و ظلم و اجحاف به مردم از جمله انحرافات بود که جامعه از آن رنج می برد. به همین جهت، امام (ع) اصلاح جامعه را از بزرگترین وظایف می دانست. مقابله امام با فتنه گران که دین و ایمان مردم و حقوق آنان را در معرض تهدید قرار داده بودند، از اقدامات اساسی ایشان بود. همچنین انحرافات که اعتقادات و اخلاق و رفتار مردم را تهدید می کرد، مورد توجه حضرت قرار گرفت که به بعضی از آنها اشاره می شود:

۱- برخورد قاطع با دشمنان داخلی

ایستادگی و جنگ امام در برابر سه گروه منحرف ناکثین، قاسطین و مارقین که به دنبال فتنه گری و عصیان آنان در برابر حکومت مشروع حضرت انجام گرفت، از جمله اقدامات اساسی امام جهت اصلاح جامعه بود. دفاع از حقوق مردم و حمایت از دین و ایمان آنان و حراست از بیت المال در برابر زیاده طلبان و ایجاد نظم و امنیت اجتماعی، وظیفه حاکم است. امام نمی توانست فتنه گری پیمان شکنان را به بهانه های واهی خونخواهی خلیفه مقتول و در حقیقت به خاطر عدم دستیابی به پول و ریاست تحمل کند و تضييع حقوق مسلم مردم و بی نظمی اجتماعی و مخدوش شدن امنیت جامعه و تهدید جان و مال و آبروی مردم را نظاره گر باشد؛ از این رو در برابر سپاه جمل ایستاد و آنان را سرکوب کرد. همچنین تحمل معاویه به عنوان

حاکم شام و تحمیق مردم و سوار شدن برگرده آنان و به بازی گرفتن دین و ایمان مردم و به بند کشیدن انسانهای صالح توسط او برای امام دشوار بود؛ از این رو امام علی رغم توصیه افرادی چون ابن عباس حاضر به ابقای او در شام نشد و او را عزل نمود، هرچند تصمیم او در عزل معاویه پیامدهای فراوانی داشت و بسیاری از مفاسد با اشارت او صورت گرفت و جنگ جمل و صفین با تحریک و دخالت او رخ داد. دستور حضرت در صفین بعد از آن که سپاه شام قرآن بر نیزه کردند، مبنی بر ادامه جنگ و بی اعتنایی به نیرنگ دشمن، حکم صریح دیگری از حضرت بود که به عنوان امام و فرمانده جنگ صادر شد، اما با بی اعتنایی گروهی از یارانش که با حماقت و نادانی خویش فریب دشمن را خورده بودند، روبه رو شد. ظهور خوارج در همین جنگ و مصائبی که آنان در عصر حکومت علوی به وجود آوردند، از دیگر دغدغه های امام بود. تا آنجا که آنان به بیان نظریات خود پرداخته و به فتنه گری و تهدید نظم و امنیت جامعه نپرداخته بودند و به شکل عملی وارد صحنه نشده بودند، از سوی حضرت تحمل شدند، اما وقتی به شورش و آشوب و قتل و غارت اموال مردم روی آوردند، امام دستور جنگ با آنان و سرکوب واز بین بردن آنان را صادر کرد. دستور حضرت برای جنگ با این سه گروه فتنه گر و دستورهایی که از موضع فرماندهی جنگ صادر کرد، از دیگر احکام حکومتی محسوب می شود.

۲- عفو بازماندگان جنگ جمل

یکی از اقدامات حضرت در جنگ جمل این بود که بر فراریان، مجروحان و اسیران که مصداق «یاغی» بودند، منت نهاد و آنان را عفو کرد، در حالی که حضرت در صفین دستور قتل فراریان را صادر فرمود. این تفاوت رفتار، منشأ سؤالی از امام جواد(ع) شد و حضرت پاسخ

فرمود: «چون در صفین هر که می گریخت به معاویه ملحق می شد و دوباره با سازماندهی جدید به میدان جنگ باز می گشت، ولی در جمل که فرمانده شان (طلحه و زبیر) کشته شده بودند، فراریان نمی توانستند بار دیگر با حمایت فرماندهی به جنگ باز گردند». (عاملی، بی تا، ۵۶/۱۱). فقها با استناد به آیه شریفه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» حجرات / ۹. همچنین به استناد روایات، اتفاق نظر دارند که اشخاص سرکش و اهل بغی چنانچه دست از بغی و سرکشی بردارند و سلاح بر زمین گذارند یا شکست خورده و سپاهی پشت سرشان نباشد تا حمایتشان کند و با سازماندهی جدید باز گردند، کشته نمی شوند، ولی این حکم قطعی نیست، بلکه به تشخیص امام در هر زمانی بستگی دارد، و بستگی به این دارد که چه مصلحت باشد. رفتار امام علی(ع) در جمل نشان می دهد عفو و بخشش یا شدت عمل در برابر آنان، از اختیارات امام بود و همین که گفته شده: امام بر آنان منت نهاد و عفوشان کرد، همچنان که رسول خدا بر اهل مکه، به هنگام فتح آن منت نهاد. (عاملی، بی تا، ۵۸/۱۱). پس باید گفت که حاکم مسلمین با توجه به شرایط و با در نظر گرفتن مصالح از اختیار حکومتی خود استفاده می کند.

۳- شکستن نهادهای یهودیان

امام علی(ع) همچنین دستور تخریب محاریب، یعنی محللهایی را که در مساجد به عنوان صدر مجلس بنا شده و یادآور یهودیان بود، صادر فرمود تا جامعه اسلامی مبلغ شعائر ادیان تحریف شده و جریانات منحرف مذهبی و سیاسی نشود. در زمان امیرالمؤمنین که مسلمانان در اکثریت بودند و کوچکترین خطری از این ناحیه متوجه آنان نبود، این حکم الزامی لغو

شد. (نهج البلاغه، حکمت ۱۷). این تصمیمات بیانگر نقش شرایط زمانی و مکانی و مصالح اسلام و مسلمین است.

۴- برخورد با انحرافات فکری و عملی

امام علی (ع) به لحاظ وضعیت گذشته حکومتها با انحرافات در عقیده و رفتار گروهی از مردم رو به رو بود و خود را موظف به برخورد با این کژی ها می دانست. علاء بن زیاد حارثی از یاران امام علی، از برادرش «عاصم بن زیاد» به حضرت شکوه کرد که لباس خشن پوشیده و زندگی را رها کرده و سر به بیابان نهاده است. حضرت او را احضار کرد و فرمود: «یا عُدَّیَّ نفسه! لقد استهام بك الخبيث، اما رحمت اهلك و ولدك؟ أتری الله أحلَّ لك الطيبات و هو یكره أن تأخذها؟! أنت أهون علی الله من ذلك». (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹). ای دشمن کوچک خویش! شیطان حیرانت کرده و از راه منحرفت ساخته است، بر زن و فرزندان رحم نمی کنی، گمان می کنی خداوند آنچه را که پاکیزه است و بر تو روا داشته، ناخشنود است از آنها بهره ببری؟ تو نزد خدا خوارتر از آنی که می پنداری». او به حضرت پاسخ داد: خود لباس خشن می پوشید و غذای نامطبوع می خورید! امام فرمود: وظیفه من که رهبر جامعه هستم با تو تفاوت دارد. بدین وسیله حضرت او را به خاطر اشتباه در عقیده و رفتار تخطئه نمود و راهنمایی کرد و به خانه و کاشانه برگرداند.

۵- مجازات منحرفان و متجاوزان به حریم اخلاق جامعه

مجازات منحرفان و متجاوزان به حریم اخلاق جامعه و نوامیس مردم و جاری کردن حد یا تعزیر بر آنان، توسط امام انجام می شد. هر چند اجرای حدود الهی، اجرای احکام اولیه اسلام

است، اما به اجرا گذاشتن حدود الهی و تحقق آنها و اعمال ولایت در این زمینه، به قدرت حکومت نیازمند است و به یک معنا حکم حکومتی است. همچنین تعزیر متخلفان که نوع و مقدار آن به نظر حاکم بستگی دارد، از جمله احکام حکومتی امام(ع) محسوب می شود. در یکی از موارد، شخص زناکاری که مستحق مجازات حد بود، ولی بیماری مانع اجرای آن شده بود، برای آنکه عده ای گمان نکنند بیماری باعث سقوط حد می شود یا مانند پیامبر باید با چند چوب ضربه ای بر بیمار زد، حضرت دستور داد برای اجرای حد، تا زمان بهبودی بیمار صبر کنند، آن گاه حد بر او جاری کنند. (شیخ طوسی، بی تا، استبصار، ۲۱۳/۴). معلوم می شود حکم جاری کردن حد بر شخص بیمار، به تشخیص حاکم بستگی دارد. شاید اوضاع جامعه به گونه ای بود که تعطیل کردن مجازات حدّ حتی به علت بیماری، موجب جرأت یافتن افراد و ارتکاب گناه می شد. به هر حال حضرت به لحاظ اوضاع اجتماعی عصر خویش یا متفاوت بودن ویژگیهای شخص بیمار متخلف با متخلف زمان پیامبر، حکمی متفاوت با حکم رسول خدا صادر کرد. بنابراین اعمال احکام اولیه اسلام توسط حکومت، خود حکم حکومتی محسوب می شود، بدین معنا که برای اجرای این احکام، حکومت باید در قالب دستور اعمال شود.

۶- برخورد با تخلفات اجتماعی

بخش دیگری از احکام و فرامین امام(ع) در زمان حکومتش برخورد با تخلفات اجتماعی بود که به نوعی حقوق جامعه و مصالح آن را در معرض خطر قرار می داد و مشکلاتی را برای حال یا آینده جامعه فراهم می ساخت. جلوگیری از صید حیوانات در بعضی از مناطق، بنا بر مصالحی چون جلوگیری از انقراض نسل حیوانات یا ایجاد امنیت و آرامش برای مردم آن

منطقه، نمونه هایی از اقدامات حضرت جهت حفظ حقوق عمومی مردم به شمار می رود. در یک مورد حضرت صید کبوترها را در شهر، ممنوع و در روستا آزاد اعلام کرد. (صدوق، ۱۴۱۳، ۲۰۵/۳).

بند سوم: احکام اقتصادی

در میان احکام حکومتی امام در زمان خلافتش، احکام اقتصادی برای بهبود وضع معیشت مردم جایگاه ویژه ای داشت. معمولاً تجاوز به حقوق مردم در بعد اقتصادی بیشتر رخ می دهد و طمع به مال دنیا و فزون خواهی، سبب دست اندازی به بیت المال یا اموال خصوصی است. از این رو برای دفاع از بیت المال یا حقوق مردم، مقررات زیادی از سوی امام وضع شد که برخی را یادآور می شویم:

۱- جعل مالیات

مشهور بین فقها آن است که زکات در نه چیز واجب است و پیامبر اکرم (ص) بیش از این مقدار را عفو کرده است. از این رو فقها در بعضی موارد که روایاتی در مورد زکات برنج یا حبوب وارد شده، به استحباب زکات فتوا داده اند. (نجفی، ۱۴۰۴، ۶۹/۱۵). پیامبر به عنوان رسول خدا وجوب زکات را مطرح کرد و به عنوان حاکم جامعه آن را در نه مورد که ثروت اصلی مردم حجاز بود واجب نمود و موارد دیگر را بخشید. این مطلب منافاتی ندارد که امام و حاکم در زمانی دیگر با عنایت به ثروت مردم زکات وضع کند، چنان که امام علی (ع) برای اسب زکات نهاد و ظاهر روایت نیز وجوب زکات است، نه استحباب. محمد بن مسلم و زراره از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل کرده اند: «وضع امیرالمؤمنین (ع) علی الخیل العتاق

الراعیة فی کل فرس فی کل عام دینارین و جعل علی البرازین دیناراً. (طوسی، ۱۴۰۷، تهذیب الاحکام، ۳۶۷/۱). امیر مؤمنان (ع) بر اسب عربی نجیب و از نسل شناخته شده، مالیات وضع کرد؛ بر هر اسبی در هر سال دو دینار و بر اسب غیر عربی و مجهول النسب یک دینار.

۲- تعیین مقدار جزیه و خراج

همچنین امام در مواردی که تعیین مقدار مالیات به حکم جامعه واگذار شده، مقدار آن را تعیین می کرد. جزیه بر اهل کتاب، حکم قرآن و از نوع اولی است، اما مقدار آن به حاکم جامعه واگذار شده است تا به تناسب نیاز حکومت و توانایی آنان مقرر شود. در بعضی مناطق به کارگزاران خویش مقدار خراج را که از زمینهای کشاورزی دریافت می شد، اعلام فرمود. مصعب بن یزید انصاری که کارگزار امام در چهار منطقه مدائن بود، به تفصیل میزان خراجی را که امام معین کرده بود، نقل کرده است: «امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) مرا بر چهار روستای مدائن: به قبازات، نهرسیر، نهرجویر و نهرالملک گماشت و مأمور ساخت بر هر جریب زمین زراعتی پرمحصول، یک درهم و نیم، و بر هر جریب زمین متوسط، یک درهم و بر هر جریب زمین زراعتی کم محصول، دو ثلث درهم و بر هر جریب باغ انگور، ده درهم، و بر هر جریب نخلستان، ده درهم و بر هر جریب باغهایی که دارای نخل و درختان دیگر است، ده درهم مقرر نمایم. و به من امر کردند از درختان خرمایی که دور از دهات می کارند تا رهگذران و در راه ماندگان از آنها استفاده کنند، بگذرم و زکات نگیرم. همچنین امر کردند بر بزرگان مجوس که بر یابو سوار می شوند و انگشتر طلا به دست می کنند، ۴۸ درهم، و از متوسطان و تجارشان ۲۴ درهم و از فقیرشان، ۱۲ درهم جزیه دریافت کنم. مجموع آنها را که در یک سال جمع کردم، هشت میلیون درهم شد». (طوسی، ۱۴۰۷، تهذیب، ۲۴۳/۳).

شیخ طوسی در توضیح این روایت می گوید: «این مقدار را امام بنا به نیاز و صلاحدید آن زمان معین کرد و منافات ندارد در زمان دیگر مقدار کمتر یا بیشتری مقرر شود». (همان)

۳- نظارت بر فعالیتهای اقتصادی

امام در عین حال که شخصاً برای رونق اقتصادی و بهبود معیشت مردم تلاش می کرد، اقدام به حفر چاه نمود و آن را برای استفاده عموم وقف کرد. (عاملی، بی تا، ۳۰۳/۱۳). در یک مورد حضرت در بازار کنیزی را دید که می گریست. علت ناراحتی اش را سؤال کرد. کنیز گفت: از این فروشنده خرما خریده ام، ولی بر خلاف آنچه در معرض دید مشتریان گذاشته، خرمایی که به من داده، خیلی بد و نامطلوب است و من نمی توانم این خرما را به خانه ببرم و فروشنده آن را پس نمی گیرد. نمی دانم چه کنم؟ امام فروشنده را به پس گرفتن خرما، که با فریب به فروش رسانده بود، مجبور ساخت. (صدوق، ۱۴۱۳، ۲۷۱/۳).

۴- مبارزه با محترکان

یکی از روشهای رایج در میان تجار و بازاریان برای رشد قیمتها، احتکار است. اجناس مورد نیاز را احتکار می کنند تا کمیاب شود یا در انحصار آنان قرار گیرد و بدین وسیله گرانتر از بهای متعارف به فروش برسانند. از بعضی روایات که مبنای فتوای فقهاست، ممنوعیت احتکار بعضی اجناس، مثل جو و گندم استفاده می شود. (عاملی، بی تا، ۳۱۲/۱۲-۳۱۵). بنابراین احتکار سایر اجناس که غیرضروری می باشند ممنوعیتی ندارد و حاکم تنها می تواند از احتکار اجناس فوق که مورد نیاز مبرم مردم است، جلوگیری کند، اما از بعضی روایات دیگر و نیز کلمات امام علی (ع) استفاده می شود احتکار اجناسی که مورد نیاز مردم است و احتکار آنها

موجب به زحمت افتادن مردم و کم و گران شدن کالا و ظلم و اجحاف در حق مردم است، ممنوع می باشد. حضرت با استناد به سنت رسول خدا(ص) در جلوگیری از احتکار اجناس در زمان حکومتش، از احتکار جلوگیری می کرد و کارگزاران خویش را مأمور جلوگیری از احتکار می ساخت و از آن نهی فرمود. (صدوق، ۱۴۱۳، ۱۶۹/۳).

همچنین به مالک اشتر نوشت: «و اعلم مع ذلك أنّ فی كثير منهم ضیغاً فاحشاً و شُحّاً قبیحاً و احتکاراً للمنافع و تحکماً فی البیاعات و ذلك بابٌ مضرّةٌ للعامة و عیبٌ علی الولاية. فامنع من الاحتکار فإنّ رسول الله(ص) منع منه ... فمن قارف حُکرةً بعد نهیک اِیاه فنُکّل به و عاقبه فی غیر اسراف. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

بدان در میان بازرگانان افراد زیادی وجود دارند که بد معامله می کنند و بخیل و به دنبال احتکار منافع اند. آنان در پی منفعت خودند و اجناس را به هر بهایی می فروشند. سودجویی و گرانفروشی به زیان مردم و موجب عیب گیری بر والیان است. از احتکار جلوگیری کن، چرا که رسول خدا(ص) از آن نهی فرمود و هر کس پس از منع، دست به احتکار زد، او را مجازات کن و عبرت دیگران قرار ده؛ البته در کیفر زیاده روی مکن». بنابراین حاکم اسلامی برای رتق و فتق امور جامعه در عرصه تعارض و تراحم دو حق(اجتماع و فرد) باید مصالح اجتماع را مقدم بدارد و بر طبق آن حکم بدهد. مانند قیمت گذاری، جلوگیری از احتکار و ...

علی(ع) به مالک اشتر می فرماید: فامنع من الاحتکار... ولیکن البیع یباعاً سمحاً بموازين عدل و اسعار لا تُجحفُ بالفريقین من البائع والمبتاع (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

پس باید از احتکار منع نمود. باید خرید و فروش، آسان صورت پذیرد و با میزان عدل انجام گیرد. با نرخهای رایج بازار. نه به زیان فروشنده و نه خریدار باشد.

(فمن قارف بعد نهیک ایاه فنکلّ به وعاقبه فی غیر اسراف). (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

آن که، پس از منع تو دست به احتکار زد، او را کیفر ده و عبرت دیگران گردان و در کیفر، اسراف مکن.

۴. تحدید اختیارات انسان در زندگی. آزادی و اختیار انسان در انتخاب شغل، کار، مسکن، ازدواج و ... از حقوق مسلم اجتماعی و انسانی است. اما در زمان علی (ع) به مواردی برخورد می کنیم که برای مصالح اجتماعی، اختیار افرادی را سلب و یا محدود کرده اند.

۵- قیمت گذاری اجناس

با ملاک «لاضرر» امام می تواند بر قیمتها نظارت کند و از اجحاف و گرانفروشی جلوگیری نماید، هر چند دلیل و مستند خاصی بر آن وجود نداشته باشد. امام (ع) در دستور عمل خود به مالک اشتر سفارشهای متعددی در دفاع از حقوق مردم می کند و ملاکهایی را برای خرید و فروش ذکر می نماید که باید از سوی تجار و کسبه مراعات شود: «و لیکن البیع یبعاً سمحاً بموازين عدل و الاسعار لا تُجحفُ بالفریقین من البایع و المتبایع». (نهج البلاغه، نامه ۵۳). باید خرید و فروش، آسان صورت بگیرد و با میزان و ترازوی عدل انجام پذیرد و با نرخهای رایج بازار معامله شود که به فروشنده و خریدار اجحاف نشود. آسانی خرید و فروش بدین معناست که مثلاً فروشنده کالایش را از مشتریِ پشیمان پس بگیرد، یا به شخص تنگدست برای دادن بهای کالا فرصت دهد. امام با صراحت از قیمت گذاری اجناس سخن می گوید. ایشان اجناس

را قیمت گذاری می کرد. امام علی(ع) در بازار گذر می کرد و از هر عملی که نوعی ظلم به مردم بود و حقوق آنان را تضییع می کرد، جلوگیری می نمود.

نتیجه گیری

در جمع بندی و نتیجه گیری پایانی مقاله حاضر باید توجه داشت وسعت احکام ولایی امام در دوران حکومتش نشان می دهد دایره اختیارات حاکم اسلامی، بسیار وسیع و گسترده است، بر خلاف نظر دانشمندانی که اختیارات حاکم اسلامی را در محدوده مباحات دانسته اند، امام علی(ع) در بسیاری از موارد با احکام خویش، حقوق شخصی افراد را تحت الشعاع قرار داد. برخی از احکام امام دایر بر مدار جلوگیری از ضرر به عامه مردم است. جلوگیری از گرانفروشی و احتکار، ممانعت از نشستن افراد در معابر عمومی و تجویز نشستن مشروط آنان، جداسازی زنان و مردان در معابر عمومی، تخریب اماکن فساد، مغازه های بی جواز در بازار و خانه هایی که در اماکن عمومی مزاحم مردم است، حتی تخریب مأذنه مسجد به خاطر مشرف بودن بر خانه های مردم، در این راستا صورت می گیرد که در بعضی از آنها امام با صراحت، جلوگیری از ضرر رسیدن به مردم را یادآور می شود، در اکثر این اقدامات، حقوق شخصی مردم نسبت به اموالشان، که در تعارض با حقوق عمومی است، نادیده گرفته می شود و گاه به خاطر نقش منفی آنها، از بین برده می شود و آزادی مردم در رفت و آمد و نشستن در معابر عمومی و نگهداری یا فروش اجناس به بهای دلخواه، برای رعایت حقوق عمومی محدود می شود. از گستردگی احکام ولایی حضرت برمی آید حاکم برای «دفاع از حقوق عمومی» و «جلوگیری از رسیدن هر گونه ضرر جانی و مالی و اخلاقی و معنوی به مردم» دارای اختیارات وسیعی است. برخی دیگر از احکام ولایی امام علی(ع) در راستای برخورد با انحرافات فکری

و رفتاری و بدعتها و نوآوریهای ناپسند در جامعه است که دین و ایمان مردم را تهدید می کند. امام می تواند برای حفظ حریم دین و نیز حراست از ایمان و اخلاق مردم، آزادیها را محدود و افراد را از بعضی مزایای اجتماعی محروم کند، قصه گو یا صوفی را از مسجد اخراج کند، منجم را مجازات نماید و نمادهایی را که یادآور شرک و بت پرستی است، خراب کند. در عین حال حاکم اسلامی می تواند برای رعایت مصالح عمومی و جلوگیری از گسستن امور و برهم خوردن نظم و امنیت جامعه، برخی بدعتها و انحرافها را که به اساس حکومت و دین لطمه وارد نمی کند، تحمل کرده و از برخورد با آنها پرهیزد. تجویز بدعتی چون خواندن نماز نافله به جماعت در مسجد از این موارد است. همچنین حاکم می تواند برای بهبود وضعیت اقتصادی و ایجاد تعادل معیشتی بین مردم و سالم سازی بازار، به اقداماتی دست زند. پاره ای از احکام اقتصادی امام علی (ع) در این مقوله می گنجد. کرایه نگرفتن از مغازه داران، تخریب مغازه های بی جواز در بازار عمومی، ضامن کردن بعضی از مشاغل، بخشودگی مالیاتی بعضی مشاغل، ایجاد محدودیت در برخی مشاغل، نظارت مستمر بر بازار، سپردن بدهکار به طلبکار برای استیفای حق و واگذاری اصل بدهکاری مالیاتی و میزان آن به مردم از این موارد است. به هر صورت هیچ حکمی نمی تواند بدون مراعات «مصلحت» از سوی حاکم صادر شود و این مطلب نکته مهم و قابل توجهی است که چگونه قانونگذار حکیم، اختیارات حاکم اسلامی را بر مدار رعایت مصلحت، محدود کرده است. در این نظام سیاسی هیچ گاه حاکم، مجاز به صدور حکم به دلخواه خود یا دوستان و بستگان نیست، چنانکه در نظامهای استبدادی متعارف است. حاکم گذشته از ویژگیهایی چون «فقاها و عدالت»، موظف است در مقام اجرای احکام ثابت دین و احکام متغیری که بر اساس مصالح مقرر می دارد، قدم بردارد.

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم و بعد.....
۲. ابراهیمی، م. ۱۳۷۲. اسلام و حقوق بین الملل، تهران: نشر همت.
۳. اشرفی، ح، ۱۳۸۹ش، بررسی سیر تاریخی و مبانی ولایت فقیه، تهران، شهر دنیا.
۴. افتخاری، ا، ۱۳۸۴. ش، مصلحت و شریعت، تهران: گام نو.
۵. ایزدهی، س، ۱۳۸۷، نظارت بر قدرت در فقه سیاسی، قم: پژوهشگاه علوم اسلامی.
۶. حائری، ک، ۱۳۷۷. ش، فصلنامه علوم سیاسی، بی جا.
۷. حیدری، م. ۱۳۷۴. مجموعه مقالات مسائلی مستحدثه، قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۳.
۸. خلخالی، م، ۱۴۲۲، حاکمیت در اسلام، مترجم جعفرالهادی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۹. رضائیان، ع. ۱۳۸۲، مبانی مدیریت رفتار سازمانی. تهران: نشر سمت.
۱۰. ساور سفلی، م، ۱۳۸۴، حکم حکومتی درسیره نظری و عملی قم: دفتر نشر معارف.
۱۱. شکوری، ا. ۱۳۷۷. فقه سیاسی اسلامی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۲. صرامی، س، ۱۳۸۰ش، احکام حکومتی و مصلحت، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت.

۱۳. طباطبایی، م، بی تا، بررسی های اسلامی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات .
۱۴. طباطبایی، م، ۱۳۴۱ ش، بحثی درباره ی مرجعیت و روحانیت، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۵. طوسی، م. ۱۳۷۸. المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۱. تهران: المكتب المرتضوی .
۱۶. کلینی، م، ۱۴۲۹ق، قم: دارالحديث لطباعة والنشر، ج. ۹.
۱۷. کلینی، م، بی تا، الفروع من الکافی، بیروت: دار صعب، ج. ۵.
۱۸. محققى، ع، ۱۳۷۵، فقه شیعی در زمان معصومین، قم: انتشارات سالار.
۱۹. مطهری، م، ۱۳۷۴. ش، اسلام و مقتضیات زمان، قم: صدرا، ج. ۲.
۲۰. مطهری، م، ۱۳۷۰ ش، ختم نبوت، قم: انتشارات صدرا.
۲۱. منتظرى، ح، ۱۴۲۹ق، حکومت دینی و حقوق انسان، قم: ارغوان دانش.
۲۲. منتظرى، ح، ۱۴۳۱ق، رساله استفتاءات، قم: بی نا، ج. ۲.
۲۳. منتظرى، ح، ۱۴۰۹ق، مبانی فقه حکومتی، مترجم، محمود صلواتی، ابوالفضل شکوری، ج ۸، قم: کیهان.
۲۴. موسوی بجنوردی، م، ۱۳۷۱، القواعد الفقهيّه، قم: اسماعیلیان، ج. ۱.
۲۵. موسوی خمینی، ر، ۱۳۸۷، صحیفه نور، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱ و ۴ و ۱۵

